

Submit Date: 08 October 2025
Revise Date: 20 February 2026
Accept Date: 26 February 2026
Initial Publish: 26 August 2026
Final Publish: 23 October 2026

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Comparative Examination of Non-Custodial Sanctions in Iranian Criminal Law and International Human Rights Instruments

Yaser Alijan Farzad Lahiji¹, Mohsen Fallah^{2*}, Mazaher Khajvand³, Vali Eslami²

1. PhD Student, Department of Criminal Law and Criminology, Cha.C., Islamic Azad University, Chalus, Iran

2. Department of Criminal Law and Criminology, Cha.C., Islamic Azad University, Chalus, Iran

3. Department of Criminal Law and Criminology, Nos.C., Islamic Azad University, Noshahr, Iran

* Corresponding Author's Email: fallah@iauns.ac.ir

ABSTRACT

The continuous expansion of prison populations and the resulting social and economic costs necessitate a reconsideration of contemporary criminal response systems. This study aims to bridge the gap between domestic criminal policies and international obligations by conducting a comparative analysis of non-custodial sanctions in Iranian law and United Nations standards, particularly the Tokyo Rules (United Nations Standard Minimum Rules for Non-custodial Measures, 1990). The necessity of the research lies in strengthening decarceration approaches and promoting offender rehabilitation through the effective implementation of non-custodial measures. The principal objective is to evaluate the degree of conformity and alignment between Iranian legislation and international standards across six core measures, including community service, electronic monitoring, therapeutic orders, and suspension of punishment. The research adopts a qualitative methodology based on documentary analysis and comparative legal examination of domestic regulations alongside the Tokyo Rules (United Nations, 1990). The findings indicate that, from a substantive perspective, Iranian criminal law provides the necessary legal framework for the implementation of alternative sanctions and aligns with principles such as the restorative nature of community service (Tokyo Rules, Rule 3.2(b)) and the principle of minimum intervention (Tokyo Rules, Rule 5). Nevertheless, significant divergences emerge at the implementation level. These include insufficient development of specialized supervision mechanisms, the risk of converting financial penalties into imprisonment in cases of poverty—thereby challenging the proportionality principle (Tokyo Rules, Rule 3.2(c))—and the limited application of advanced supervisory technologies. Overall, although a general level of conformity exists, full realization of international objectives requires policy reforms emphasizing institutional and professional strengthening of supervisory infrastructures, strict enforcement of proportionality in monetary sanctions, and expansion of suspended sentencing as a standard practice within national criminal policy.

Keywords: *Non-custodial sanctions; Tokyo Rules; Iranian criminal law; Decarceration; Electronic monitoring; Community service; Suspension of punishment; Proportionality of punishment.*

How to cite: Alijan Farzad Lahiji, Y., Fallah, M., Khajvand, M., & Eslami, V. (2026). Comparative Examination of Non-Custodial Sanctions in Iranian Criminal Law and International Human Rights Instruments. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(4), 1-27.



تاریخ ارسال: ۱۶ مهر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۷ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۴ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ آبان ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

بررسی تطبیقی مصادیق مجازات‌های جایگزین حبس در حقوق کیفری ایران و اسناد بین‌المللی حقوق بشر

یاسر علیجان فرزاد لاهیجی^۱، محسن فلاح^۲، مظاهر خواجه‌وند^۳، ولی اسلامی^۴

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

۲. گروه حقوق حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران

۳. گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نوشهر، نوشهر، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: fallah@iauns.ac.ir

چکیده

گسترش روزافزون جمعیت زندان‌ها و هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی ناشی از آن، ضرورت بازنگری در نظام پاسخ‌دهی کیفری را ایجاب می‌کند. این پژوهش با هدف پر کردن شکاف میان سیاست‌های کیفری داخلی و تعهدات بین‌المللی، به تحلیل تطبیقی مصادیق مجازات‌های جایگزین حبس در حقوق ایران و استانداردهای سازمان ملل متحد، به ویژه مقررات توکیو (۱۹۹۰)، می‌پردازد. ضرورت تحقیق در لزوم تقویت رویکردهای «زندان‌زدایی» و بازپروری زندانیان از طریق اجرای مؤثر تدابیر غیرحبسی است. هدف اصلی، سنجش میزان انطباق و همسویی قوانین ایران با این مقررات بین‌المللی در شش مصداق محوری شامل خدمات عمومی، نظارت الکترونیکی، دستورات درمانی و تعلیق مجازات است. روش تحقیق، کیفی و مبتنی بر تحلیل اسنادی و تطبیقی قوانین داخلی با مقررات توکیو می‌باشد. تحلیل نشان می‌دهد که حقوق ایران از نظر ماهوی، چارچوب لازم برای اجرای مجازات‌های جایگزین را فراهم کرده و با مفاهیمی چون لزوم ترمیمی بودن خدمات عمومی (بند ۳ (ب) توکیو) و اصل حداقل مداخله (ماده ۵ توکیو) همسو است. با این حال، افتراقات قابل توجهی در حوزه اجرا وجود دارد: توسعه ناکافی نظارت تخصصی، ریسک تبدیل جرم به حبس در صورت فقر (که اصل تناسب بند ۳ (ج) را به چالش می‌کشد) و اجرای محدود فناوری‌های پیشرفته نظارتی از مهم‌ترین موانع محسوب می‌شوند. در مجموع، همسویی کلی وجود دارد، اما برای دستیابی کامل به اهداف بین‌المللی، پیشنهاد می‌شود تمرکز بر تقویت نهادی و تخصصی زیرساخت‌های نظارتی، تضمین اجرای مطلق اصل تناسب جرم به مجازات و گسترش دامنه تعلیق مجازات به عنوان رویه استاندارد در دستور کار سیاست‌گذاران کیفری کشور قرار گیرد.

کلیدواژگان: مجازات‌های جایگزین حبس؛ مقررات توکیو؛ حقوق کیفری ایران؛ زندان‌زدایی؛ نظارت الکترونیکی؛ خدمات عمومی؛ تعلیق مجازات؛ تناسب مجازات.

نحوه استناددهی: علیجان فرزاد لاهیجی، یاسر، فلاح، محسن، خواجه‌وند، مظاهر، و اسلامی، ولی. (۱۴۰۵). بررسی تطبیقی مصادیق مجازات‌های جایگزین حبس در حقوق کیفری ایران و اسناد بین‌المللی حقوق بشر. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۴ (۴)، ۱-۲۷.



اجرائی یا تفسیری موجود در ایران، موجب تضعیف کارایی این مجازات‌ها و بازگشت به رویه‌های سنتی سلب آزادی شده است؟ پرسش اساسی این است که در حال حاضر، مصادیق قانونی تعریف‌شده در حقوق کیفری ایران برای مجازات‌های جایگزین حبس، تا چه میزان با استانداردهای الزام‌آور و توصیه‌های توسعه‌ای اسناد بین‌المللی حقوق بشر، به‌ویژه مقررات توکیو (اصول ملل متحد در مورد مجازات‌های جایگزین حبس - ۱۹۹۰)، همسو هستند؟ آیا خلاءهای اجرایی یا تفسیری موجود در قوانین و رویه‌های قضایی ایران، موجب تضعیف کارایی این مجازات‌ها و بازگشت به رویه‌های سنتی سلب آزادی شده است؟ هدف اصلی این پژوهش، شناسایی دقیق مصادیق مجازات‌های جایگزین حبس در چارچوب قوانین موضوعه ایران و تحلیل تطبیقی آن‌ها با چارچوب‌های تعیین‌شده توسط اسناد بین‌المللی حقوق بشر است. هدف فرعی، ارائه تحلیلی انتقادی از چالش‌های اجرایی موجود در کشور است. روش تحقیق مورد استفاده، توصیفی-تحلیلی و مقایسه‌ای (اسنادی) است که بر مبنای مطالعه قوانین، مقررات، و اسناد بالادستی بین‌المللی تدوین شده است. ساختار مقاله به این ترتیب است که پس از تبیین مبانی نظری و استانداردهای بین‌المللی، مصادیق ایرانی بررسی شده و نهایتاً تحلیل تطبیقی جامعی ارائه خواهد گردید.

مبانی نظری و استانداردهای بین‌المللی مجازات‌های جایگزین

مجازات‌های جایگزین حبس در نظام‌های عدالت کیفری معاصر، پاسخی نظری و عملی به پیامدهای منفی استفاده گسترده از زندان به شمار می‌آیند. این دسته از تدابیر با هدف کاهش آثار زیان‌بار انزوای اجتماعی ناشی از حبس، حفظ پیوندهای خانوادگی و اجتماعی محکومان و تقویت فرآیند بازپروری طراحی شده‌اند (Morgan, 2013; Tonry, 2011). مطالعات جرم‌شناختی نشان داده‌اند که محکومیت‌های کوتاه‌مدت زندان، اغلب نه تنها نقش اصلاحی مؤثری ندارند، بلکه با قرار دادن فرد در محیط‌های

نظام‌های عدالت کیفری نوین، همواره با یک دوگانگی اساسی مواجه بوده‌اند: ضرورت اعمال واکنش اجتماعی قاطع در برابر ناهنجاری‌ها و لزوم رعایت اصول بنیادین حقوق بشر و کرامت انسانی در اعمال این واکنش. مجازات حبس، به عنوان قدیمی‌ترین و شدیدترین واکنش سلب‌کننده آزادی، هرچند در مواردی برای حفظ نظم عمومی ضروری است، اما شواهد تجربی و مطالعات جرم‌شناسی نشان می‌دهد که استفاده افراطی از آن، به ویژه در جرایم با شدت پایین، نه تنها کارایی لازم را در بازپروری ندارد، بلکه خود به عاملی برای تکرار جرم (بزهکاری مجدد) و گسست فرد از ساختارهای اجتماعی و اقتصادی می‌گردد. این پدیده که به “بحران زندان‌زدگی” شهرت یافته، موجب شده است تا سیاست جنایی مدرن، رویکردی موسوم به “زندان‌زدایی” را در پیش گیرد. از منظر حقوق بشر، حبس طولانی‌مدت، در صورت عدم ضرورت مطلق، می‌تواند ناقض کرامت ذاتی انسان تلقی شود. بنابراین، جستجوی راه‌حلی که بتواند اهداف سه‌گانه مجازات (کیفر، پیشگیری، و اصلاح) را محقق سازد، بدون سلب کامل آزادی‌های فردی، به یک اولویت جهانی تبدیل شده است. مجازات‌های جایگزین حبس در حکم پاسخ عملی به این ضرورت هستند؛ زیرا با هدف قرار دادن علل ریشه‌ای جرم و تلاش برای بازگشت سازنده محکوم به اجتماع، بر رویکرد صرفاً تنبیهی فائق می‌آیند. نظام حقوق کیفری ایران نیز در سال‌های اخیر، به ویژه پس از تصویب قوانین تکمیلی، تلاش‌هایی را در جهت توسعه نهادهای جایگزین حبس صورت داده است. با این حال، این توسعه کالبدی، لزوماً با انطباق کامل عملیاتی و رویه‌ای همراه نبوده است. پرسش اساسی این است که در حال حاضر، مصادیق قانونی تعریف‌شده در حقوق کیفری ایران برای مجازات‌های جایگزین، تا چه میزان با استانداردهای الزام‌آور و توصیه‌های توسعه‌ای اسناد بین‌المللی حقوق بشر، به‌ویژه مقررات توکیو، همسو هستند؟ آیا خلاءهای

جرم‌زا، احتمال تکرار بزه را افزایش می‌دهند (Cullen & Jonson, 2017). بر این اساس، سیاست جنایی نوین رویکرد زندان‌زدایی را در کانون اصلاحات خود قرار داده و به سمت گسترش واکنش‌های غیرسالب آزادی حرکت کرده است (van Zyl Smit, 2012; van Zyl Smit & Snacken, 2009). از منظر نظریه‌های مجازات، این تدابیر عمدتاً در چارچوب نظریه پیامدمحور و سودانگارانه قابل تحلیل‌اند (Duff, 2001). معیار مشروعیت این رویکرد، پیامدهای مثبت اجتماعی مجازات است، نه صرفاً سزادهی یا انتقام (Cavadino & Dignan, 2019; Cavadino & Dignan, 2013). مفهوم کلیدی «اصل حداقل مداخله» تأکید دارد که در صورت دستیابی به اهداف مجازات با ابزارهای کمتر محدودکننده آزادی، توسل به حبس فاقد توجیه است (Ashworth & Hine, 2019). این اصل، بازتاب همان اندیشه «حبس به مثابه آخرین راهکار — *Ultima Ratio*» در ادبیات حقوق کیفری است (Zvejkic, 1994).

تأکید بر بازپروری نیز وجه مشترک اغلب نظریه‌های موافق جایگزین‌هاست؛ مجازات باید فعالانه فرد را به سوی ایفای نقش سازنده در جامعه سوق دهد. در همین راستا، سازمان ملل متحد با تدوین اسناد کلیدی، از جمله «قواعد توکیو» مصوب ۱۹۹۰، این رویکرد را از یک امکان اختیاری به یک تعهد سیاستی ارتقاء داده است.^۱

جرم‌زا، احتمال تکرار بزه را افزایش می‌دهند (Cullen & Jonson, 2017). بر این اساس، سیاست جنایی نوین رویکرد زندان‌زدایی را در کانون اصلاحات خود قرار داده و به سمت گسترش واکنش‌های غیرسالب آزادی حرکت کرده است (van Zyl Smit, 2012; van Zyl Smit & Snacken, 2009). از منظر نظریه‌های مجازات، این تدابیر عمدتاً در چارچوب نظریه پیامدمحور و سودانگارانه قابل تحلیل‌اند (Duff, 2001). معیار مشروعیت این رویکرد، پیامدهای مثبت اجتماعی مجازات است، نه صرفاً سزادهی یا انتقام (Cavadino & Dignan, 2019; Cavadino & Dignan, 2013). مفهوم کلیدی «اصل حداقل مداخله» تأکید دارد که در صورت دستیابی به اهداف مجازات با ابزارهای کمتر محدودکننده آزادی، توسل به حبس فاقد توجیه است (Ashworth & Hine, 2019). این اصل، بازتاب همان اندیشه «حبس به مثابه آخرین راهکار — *Ultima Ratio*» در ادبیات حقوق کیفری است (Zvejkic, 1994).

تأکید بر بازپروری نیز وجه مشترک اغلب نظریه‌های موافق جایگزین‌هاست؛ مجازات باید فعالانه فرد را به سوی ایفای نقش سازنده در جامعه سوق دهد. در همین راستا، سازمان ملل متحد با تدوین اسناد کلیدی، از جمله «قواعد توکیو» مصوب ۱۹۹۰، این رویکرد را از یک امکان اختیاری به یک تعهد سیاستی ارتقاء داده است.^۱

مقررات توکیو بر سه اصل محوری تأکید دارند: نخست، اصل اولویت‌دهی به تدابیر غیرسالب آزادی (Rule 2.3) که مقرر می‌دارد حبس باید محدود به جرایم جدی و فقط زمانی اعمال شود که هیچ تدبیر جایگزین مؤثری وجود ندارد (van Zyl Smit, 2012). دوم، اصل فردی‌سازی واکنش کیفری (Rule 2.2) که بر ضرورت تناسب مجازات با خصوصیات شخصیتی محکوم، شدت جرم و منافع بزه‌دیده تأکید می‌کند (Freiberg,

مصادیق مجازات‌های جایگزین در نظام حقوق کیفری ایران این بخش به بررسی بنیادهای اصلی تقنینی مجازات‌های جایگزین حبس در نظام حقوق کیفری ایران می‌پردازد و تحلیل می‌کند که چگونه قوانین جاری، به‌ویژه در مورد جرائم تعزیری، راهکارها را برای خروج از سزادهی سنتی مبتنی بر زندان فراهم آورده‌اند. ماده ۶۳ قانون مجازات اسلامی را باید مهم‌ترین بستر قانونی اجرای مجازات‌های جایگزین حبس در جرائم تعزیری درجه شش و هفت دانست؛ جرائمی که در اغلب موارد با مجازات قانونی حبس تا یک سال مواجه‌اند. این ماده به‌طور صریح به دادگاه اختیار می‌دهد که در صورت درخواست محکوم‌علیه یا وکیل وی و احراز شرایط مقرر، محکومیت تعزیری را به یکی از مجازات‌های جایگزین حبس تبدیل کند. اهمیت این حکم صرفاً در پیش‌بینی امکان تبدیل خلاصه نمی‌شود، بلکه سقف زمانی اعمال این اختیار — که عملاً تا شش ماه حبس امتداد یافته — نقش محوری در تفسیر و کاربست سیاست جنایی مقنن دارد.

مستلزم تقویت سازوکارهای اجرایی، آموزش تخصصی قضات و نهادهای سازوکار رویکرد زندان‌زدایی در سطوح مختلف نظام عدالت کیفری است.

خدمات عمومی رایگان

خدمات عمومی رایگان یکی از مهم‌ترین مصادیق مجازات‌های جایگزین حبس در حقوق کیفری ایران است که به‌طور منسجم در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ پیش‌بینی شده است. مطابق ماده ۶۴ قانون مجازات اسلامی، این نهاد در کنار دوره مراقبت، جزای نقدی روزانه و محرومیت از حقوق اجتماعی، به‌عنوان واکنش کیفری غیرسالب آزادی برای جرایم تعزیری خاص معرفی شده و هدف اصلی آن کاهش استفاده از حبس‌های کوتاه‌مدت و پرهزینه است. قانون‌گذار با پذیرش این نهاد، به‌طور ضمنی از الگوی سنتی مجازات‌محور فاصله گرفته و به سمت سیاست جنایی مبتنی بر اصلاح و بازپذیری اجتماعی حرکت کرده است.

از حیث ماهیت، خدمات عمومی رایگان یک مجازات تعزیری مستقل و جامعه‌محور است که بدون سلب آزادی، محکوم‌علیه را به انجام فعالیت‌هایی در جهت منافع عمومی ملزم می‌کند. این ویژگی، آن را در راستای اصل حداقل مداخله کیفری قرار می‌دهد؛ اصلی که بر اساس آن، حبس باید آخرین ابزار واکنش کیفری باشد، به‌ویژه در قبال جرایم سبک و مرتکبان فاقد سابقه مؤثر کیفری. دکتین حقوق کیفری ایران نیز تأکید دارد که حبس‌های کوتاه‌مدت نه تنها اثر اصلاحی مطلوبی ندارند، بلکه می‌توانند به افزایش برچسب‌زنی و تکرار جرم منجر شوند (Najafi, 2020).

قانون‌گذار در ماده ۷۹ قانون مجازات اسلامی دادگاه را مکلف کرده است که نوع، مدت و ساعات خدمات عمومی رایگان را با توجه به «نوع جرم، آثار آن و شخصیت مرتکب» تعیین کند. این حکم، تجلی اصل فردی‌سازی مجازات است و نشان می‌دهد که خدمات عمومی رایگان صرفاً جایگزین صوری حبس نیست، بلکه ابزاری

اگرچه قانون مجازات‌های جایگزین حبس مصوب ۱۳۸۳ دامنه شمول خود را عمدتاً به حبس‌های کمتر از سه ماه محدود کرده بود، اما ماده ۶۳ با رویکردی عام‌ساز، امکان جایگزینی را تا سقف شش‌ماهه توسعه داده است. این سقف زمانی از منظر سیاست جنایی واجد اهمیت ویژه‌ای است؛ زیرا حبس‌های کوتاه‌مدت بیشترین ظرفیت را برای جایگزینی با تدابیری نظیر خدمات عمومی رایگان، دوره‌های مراقبتی و برنامه‌های اصلاحی دارند و می‌توانند از پیامدهای منفی اجتماعی، خانوادگی و اقتصادی زندان جلوگیری کنند. به‌درستی تأکید شده است که شش ماه حبس، یک «آستانه عملی و روانی» در سیاست زندان‌زدایی محسوب می‌شود و نقطه تلاقی میان کارآمدی پاسخ کیفری و اهداف اصلاح‌مدار عدالت کیفری است (Mir Mohammad Sadeghi, 2020).

با این حال، بررسی رویه قضایی نشان می‌دهد که اعمال اختیار تبدیل موضوع ماده ۶۳، در عمل به احراز شرایطی همچون فقدان سابقه کیفری مؤثر، عدم تکرار جرم، احراز اصلاح‌پذیری مرتکب و تناسب مجازات جایگزین با وضعیت فردی و اجتماعی محکوم‌علیه منوط شده است. گزارش‌های رسمی قوه قضائیه حاکی از آن است که با وجود تصریح قانونی و ظرفیت قابل توجه این ماده، میزان استفاده عملی از تبدیل حبس‌های زیر شش ماه به مجازات‌های جایگزین، همچنان پایین‌تر از حد انتظار باقی مانده است و این نهاد در عمل به‌صورت محدود مورد استفاده قرار می‌گیرد (اداره کل حقوقی قوه قضائیه، ۱۴۰۱، ج ۱: ۷۸).

مطالعات میدانی نیز این فاصله میان قانون و اجرا را تأیید می‌کنند و نشان می‌دهند که فقدان دستورالعمل‌های اجرایی شفاف، ضعف زیرساخت‌های نظارتی و مقاومت نهادی برخی دادرها و واحدهای اجرای احکام، از مهم‌ترین عوامل عدم تحقق عملی ظرفیت‌های ماده ۶۳ به شمار می‌آیند (Hosseinejad, 2023).

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که تحقق اهداف ماده ۶۳، صرفاً با پیش‌بینی تقنینی امکان جایگزینی حبس محقق نمی‌شود، بلکه

کارکردهای آن مستلزم تقویت زیرساخت‌های اجرایی، نهادسازی مؤثر و تغییر نگرش سستی نسبت به مجازات حبس است.

دوره مراقبت

دوره مراقبت یکی از مهم‌ترین مصادیق مجازات‌های جایگزین حبس در نظام حقوق کیفری ایران است که در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و به‌ویژه در مواد ۶۵ و ۸۰ پیش‌بینی شده است. این نهاد در راستای سیاست جنایی نوین و با هدف کاهش توسل به حبس‌های کوتاه‌مدت، به‌عنوان واکنشی غیرسالب آزادی طراحی شده و تمرکز آن بر کنترل رفتاری، پیشگیری از تکرار جرم و اصلاح تدریجی مرتکب در بستر جامعه است. برخلاف حبس، دوره مراقبت مبتنی بر حذف فیزیکی فرد از اجتماع نیست، بلکه بر هدایت، نظارت و الزام‌های رفتاری هدفمند استوار است.

از منظر ماهیت حقوقی، دوره مراقبت یک مجازات تعزیری مستقل و نظارت‌محور محسوب می‌شود که به‌موجب آن، محکوم‌علیه برای مدت معین تحت نظارت قضایی قرار می‌گیرد و مکلف به رعایت مجموعه‌ای از دستورها و محدودیت‌ها می‌شود. ماده ۶۵ قانون مجازات اسلامی تصریح می‌کند که دادگاه می‌تواند مرتکب را در مدت معین، ملزم به رعایت دستورهای نماید که هدف آن پیشگیری از ارتکاب جرم مجدد و اصلاح رفتار اجتماعی اوست. این ساختار، بیانگر فاصله‌گیری قانون‌گذار از الگوی تنبیهی صرف و حرکت به سمت مدیریت خطر و کنترل اجتماعی هوشمند است (Ardebili, 2021).

دستورهای قابل اعمال در دوره مراقبت، که در مواد ۶۵ و ۸۰ قانون مجازات اسلامی به آن‌ها اشاره شده، ماهیتی منعطف و فردمحور دارند. الزام به معرفی منظم به مقام قضایی یا قاضی اجرای احکام، ممنوعیت معاشرت با اشخاص خاص، الزام به اشتغال، آموزش حرفه‌ای یا درمان (از جمله درمان اعتیاد یا اختلالات رفتاری) از جمله ابزارهایی هستند که دادگاه می‌تواند با توجه به نوع جرم، وضعیت فردی مرتکب و عوامل خطرزا تعیین کند. این تنوع

اصلاح‌مدار با کارکرد تربیتی محسوب می‌شود. انجام خدمت در بستر اجتماعی، مرتکب را به‌طور مستقیم با پیامدهای رفتار مجرمانه مواجه می‌سازد و از این طریق، مسئولیت‌پذیری اجتماعی او را تقویت می‌کند (Ardebili, 2021).

مصادیق خدمات عمومی رایگان در نظام حقوقی ایران متنوع است و شامل خدمات شهری (مانند همکاری با شهرداری‌ها و نگهداری فضاهای عمومی)، خدمات محیط‌زیستی (نظیر پاک‌سازی منابع طبیعی) و خدمات اجتماعی و حمایتی (همکاری با مراکز بهزیستی و مؤسسات خیریه) می‌شود. این تنوع، امکان تطبیق نوع خدمت با ماهیت جرم و توان فرد را فراهم می‌کند. با این حال، ماده ۸۰ قانون مجازات اسلامی به‌صراحت بر لزوم رعایت شأن انسانی و توان جسمی محکوم تأکید کرده و تحمیل خدمات تحقیرآمیز یا خارج از توان را ممنوع دانسته است.

با وجود ظرفیت‌های قانونی، اجرای خدمات عمومی رایگان در عمل با چالش‌هایی جدی مواجه است. مهم‌ترین چالش، ضعف سازوکار اجرایی و نظارتی و نبود نهاد تخصصی برای سازمان‌دهی و ارزیابی اجرای این مجازات است. گزارش‌های رسمی قوه قضائیه نشان می‌دهد که فقدان بانک جامع خدمات عمومی و مقاومت برخی نهادهای اجرایی در پذیرش محکومان، موجب شده است که استفاده عملی از این مجازات کمتر از ظرفیت پیش‌بینی‌شده در قانون باشد (اداره کل حقوقی قوه قضائیه، ۱۴۰۱، ج ۱: ۸۵). افزون بر این، در بخشی از رویه قضایی هنوز این تصور وجود دارد که حبس «مجازات واقعی» است و جایگزین‌های غیرحبسی از اثر بازدارنده کمتری برخوردارند؛ نگرشی که مانع تحقق کامل سیاست زندان‌زدایی می‌شود (Zeraat, 2021a, 2021b). در مجموع، خدمات عمومی رایگان در حقوق کیفری ایران دارای مبنای قانونی روشن، اهداف اصلاحی مشخص و هم‌سویی قابل توجه با استانداردهای بین‌المللی، به‌ویژه مقررات توکیو سازمان ملل متحد (۱۹۹۰) است؛ با این حال، تحقق

در مجموع، دوره مراقبت در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ نمایانگر گذار از مجازات محوری به کنترل اصلاح مدار و پیشگیرانه است و در صورت اجرای دقیق و تخصصی، می تواند یکی از کارآمدترین ابزارهای جایگزین حبس در حقوق کیفری ایران باشد.

جزای نقدی روزانه

جزای نقدی روزانه یکی از نوآورانه ترین مصادیق مجازات های جایگزین حبس در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ است که به موجب مواد ۶۴ و ۸۱ پیش بینی شده و هدف اصلی آن، تحقق عدالت کیفری مبتنی بر تناسب واقعی مجازات با وضعیت اقتصادی مرتکب است. این نهاد در پاسخ به انتقادات دیرینه نسبت به جزای نقدی سستی طراحی شده است؛ زیرا جرمه های مقطوع، در عمل اثر نابرابر بر محکومان با وضعیت های اقتصادی متفاوت دارند و گاه به مجازاتی ناچیز برای ثروتمندان و بسیار سنگین برای افراد کم درآمد تبدیل می شوند. جزای نقدی روزانه تلاشی است برای رفع این نابرابری ساختاری در واکنش کیفری مالی.

از منظر مفهومی، جزای نقدی روزانه با جزای نقدی سستی تفاوت ماهوی دارد. در این نظام، دادگاه ابتدا تعداد روزهای جزای نقدی را بر اساس شدت جرم، درجه تقصیر و اوضاع و احوال ارتکاب تعیین می کند و سپس میزان مالی هر روز را با توجه به توان اقتصادی محکوم علیه مشخص می سازد. ماده ۸۱ قانون مجازات اسلامی صراحتاً دادگاه را مکلف می کند که وضعیت اقتصادی، درآمد، هزینه های ضروری و تعهدات مالی مرتکب را در تعیین مبلغ جزای نقدی روزانه لحاظ کند. بدین ترتیب، بار واقعی مجازات برای افراد مختلف به صورت نسبی و متناسب توزیع می شود، نه به صورت عددی و ظاهراً برابر (Mir Mohammad, Sadeghi, 2020).

مبنای نظری جزای نقدی روزانه، اصل برابری ماهوی در مجازات است؛ اصلی که بر اساس آن، عدالت کیفری نه در یکسان بودن صوری مجازات، بلکه در برابری اثر و فشار واقعی آن بر محکومان

ابزارها، امکان فردی سازی مجازات را فراهم می سازد و از تحمیل واکنش های کلی و غیرمتناسب جلوگیری می کند (Shams, Nateri, 2022).

نقش قاضی اجرای احکام کیفری در دوره مراقبت، نقشی محوری و تعیین کننده است. برخلاف حبس که پس از صدور حکم عمدتاً وارد مرحله ای ایستا می شود، دوره مراقبت مستلزم نظارت مستمر، ارزیابی رفتار محکوم و مداخله تدریجی است. قاضی اجرای احکام می تواند در صورت پایبندی محکوم به دستورها، از شدت نظارت بکاهد و در صورت نقض تعهدات، واکنش متناسب نشان دهد. این سازوکار، دوره مراقبت را به نهادی پویا تبدیل می کند که بیش از آنکه بر مجازات متمرکز باشد، بر مدیریت رفتار مجرمانه متمرکز دارد (Mir Mohammad Sadeghi, 2020).

از منظر کارکردی، دوره مراقبت واجد نقش پیشگیرانه و کنترلی است. این نهاد به جای واکنش پسینی و سخت، از طریق نظارت مستمر و الزام های رفتاری، امکان مداخله زودهنگام در مسیر بازگشت مرتکب به رفتار مجرمانه را فراهم می کند. پژوهش های انجام شده در حقوق تطبیقی و گزارش های تحلیلی نشان می دهد که مجازات های نظارت محور، در مقایسه با حبس های کوتاه مدت، تأثیر کمتری در برچسب زنی و طرد اجتماعی دارند و احتمال بازپذیری اجتماعی را افزایش می دهند.

در عین حال، اجرای مؤثر دوره مراقبت در نظام حقوقی ایران با چالش هایی مواجه است؛ از جمله کمبود سازوکارهای نظارتی تخصصی، تراکم پرونده ها در واحد اجرای احکام و فقدان همکاری نهادی کافی میان دستگاه قضایی و نهادهای اجتماعی. با این حال، دکنترین حقوق کیفری ایران بر این نکته تأکید دارد که تقویت نهاد دوره مراقبت می تواند نقش مهمی در تحقق سیاست زندان زدایی و کاهش تکرار جرم ایفا کند، مشروط بر آنکه نظارت قضایی مؤثر و زیرساخت های اجرایی مناسب فراهم شود (Najafi Abrandabadi, 2020).

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که همین خلأ اجرایی موجب شده است قضاات در عمل، تمایل کمتری به استفاده از این نهاد در مقایسه با سایر مجازات‌های جایگزین حبس داشته باشند (Shams, Nateri, 2022).

در مجموع، جزای نقدی روزانه در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ واجد ظرفیت بالایی برای تحقق عدالت کیفری، کاهش نابرابری طبقاتی در مجازات و پیشبرد سیاست زندان‌زدایی است؛ اما بهره‌برداری مؤثر از این ظرفیت مستلزم تدوین دستورالعمل‌های اجرایی دقیق، شفاف‌سازی معیارهای مالی و تقویت زیرساخت‌های اطلاعاتی در فرآیند اجرای احکام کیفری است.

محرومیت از حقوق اجتماعی

محرومیت از حقوق اجتماعی یکی از مصادیق چهارگانه مجازات‌های جایگزین حبس در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ است که بر اساس ماده ۶۴، در کنار دوره مراقبت، خدمات عمومی رایگان و جزای نقدی روزانه پیش‌بینی شده است. این مجازات، به موجب قانون، دارای ماهیتی تبعی و تکمیلی است و در عین حال می‌تواند به عنوان مجازات اصلی در چارچوب سیاست کاهش استفاده از حبس‌های کوتاه‌مدت و غیرضرور اعمال شود (Ardebili, 2021).

بر پایه ماده ۲۶ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، حقوق اجتماعی شامل حقوقی نظیر: اشتغال در مشاغل دولتی و عمومی، استخدام در نیروهای مسلح، عضویت در شوراهای انجمن‌ها، اخذ نشان‌های دولتی، داشتن پروانه وکالت یا سردفتری، و حق داوطلبی در انتخابات است. قانون‌گذار در تبصره‌های متعدد این ماده، نحوه اعمال و مدت محرومیت را در تناسب با نوع جرم و شدت مجازات مشخص کرده است. به این ترتیب، محرومیت از حقوق اجتماعی ابزاری برای اعمال محدودیت‌های مدنی موقتی به جای سلب آزادی فیزیکی است و با هدف اصلاح، مسئولیت‌پذیری

تحقق می‌یابد. دکترین حقوق کیفری ایران نیز تأکید دارد که جرمه‌های مالی سنتی، به‌ویژه در جرایم سبک، به بازتولید نابرابری طبقاتی در نظام عدالت کیفری منجر می‌شوند و عملاً کارکرد بازدارنده خود را از دست می‌دهند (Najafi Abrandabadi, 2020). جزای نقدی روزانه با لحاظ کردن توان مالی واقعی مرتکب، این نقص ساختاری را تا حد زیادی جبران می‌کند و با سیاست جنایی عدالت‌محور هم‌راستا است.

از حیث کارکرد، جزای نقدی روزانه علاوه بر جلوگیری از زندانی‌شدن محکومان جرایم سبک، نقش مهمی در کاهش زندان‌گرایی قضایی ایفا می‌کند. این نهاد به دادگاه اجازه می‌دهد بدون توسل به حبس یا مجازات‌های سالب آزادی، واکنشی مؤثر، متناسب و قابل اجرا اعمال کند. تجربه نظام‌های حقوقی اروپایی که الگوی جزای نقدی روزانه از آن‌ها اقتباس شده است، نشان می‌دهد که این نوع جرمه، در مقایسه با حبس‌های کوتاه‌مدت، اثر منفی کمتری بر بازپذیری اجتماعی دارد و احتمال تکرار جرم را کاهش می‌دهد (Cavadino & Dignan, 2019).

با وجود مزایای نظری و قانونی، اجرای جزای نقدی روزانه در حقوق کیفری ایران با ضعف‌های عملی قابل توجهی مواجه است. مهم‌ترین چالش، فقدان شاخص‌های دقیق و نظام‌مند برای ارزیابی وضعیت اقتصادی مرتکب است. قانون‌گذار معیارهای کلی مانند درآمد و هزینه‌های زندگی را ذکر کرده، اما سازوکار مشخصی برای دسترسی دادگاه به اطلاعات مالی واقعی محکوم‌علیه پیش‌بینی نکرده است. در نتیجه، قاضی ناگزیر به اتکا بر اظهارات شخصی محکوم یا قرائن ناقص می‌شود که این امر می‌تواند به تعیین مبالغ غیرواقعی و تضعیف کارایی این مجازات منجر شود (Zeraat, 2021a, 2021b).

افزون بر این، نبود بانک اطلاعات مالی یکپارچه و ضعف همکاری میان دستگاه قضایی و نهادهای مالیاتی و تأمین اجتماعی، اجرای دقیق جزای نقدی روزانه را با دشواری مواجه کرده است. برخی

اجتماعی و بازدارندگی غیرحبسی طراحی شده است (Mirbagheri, 2019).

ماهیت «تبعی» این مجازات به این معناست که در بسیاری از موارد، هم‌زمان یا پس از اجرای مجازات اصلی (مانند جزای نقدی یا دوره مراقبت) اعمال می‌شود و تداوم آن به‌طور خودکار تابع مجازات اصلی است. با این حال، در چارچوب مجازات‌های جایگزین، دادگاه می‌تواند بر اساس ماده ۶۴ و با رعایت الزامات مندرج در ماده ۷۹، صرفاً محرومیت از برخی حقوق اجتماعی را به عنوان واکنش مستقل و جایگزین حبس در نظر گیرد. به‌عنوان نمونه، قاضی می‌تواند به جای سه ماه تا شش ماه حبس، محرومیت از اشتغال در حرفه خاص (مانند رانندگی حمل‌ونقل عمومی یا مدیریت مؤسسات مالی) را برای مدت مشخص تعیین کند. این نوع واکنش، به‌ویژه در جرایم غیرخشونت‌آمیز، هدف پیشگیری خاص را بهتر تأمین می‌کند (Shams Nateri, 2022).

از منظر سیاست جنایی، محرومیت از حقوق اجتماعی ابزاری کارآمد برای بازدارندگی غیرحبسی و کنترل اجتماعی هدفمند محسوب می‌شود. این مجازات بدون سلب آزادی، فرد را از دسترسی به موقعیت‌هایی که می‌تواند به‌طور خودکار تابع مجازات اصلی است. با این حال، در چارچوب مجازات‌های جایگزین، دادگاه می‌تواند بر اساس ماده ۶۴ و با رعایت الزامات مندرج در ماده ۷۹، صرفاً محرومیت از برخی حقوق اجتماعی را به عنوان واکنش مستقل و جایگزین حبس در نظر گیرد. به‌عنوان نمونه، قاضی می‌تواند به جای سه ماه تا شش ماه حبس، محرومیت از اشتغال در حرفه خاص (مانند رانندگی حمل‌ونقل عمومی یا مدیریت مؤسسات مالی) را برای مدت مشخص تعیین کند. این نوع واکنش، به‌ویژه در جرایم غیرخشونت‌آمیز، هدف پیشگیری خاص را بهتر تأمین می‌کند (Shams Nateri, 2022).

از منظر سیاست جنایی، محرومیت از حقوق اجتماعی ابزاری کارآمد برای بازدارندگی غیرحبسی و کنترل اجتماعی هدفمند

محسوب می‌شود. این مجازات بدون سلب آزادی، فرد را از دسترسی به موقعیت‌هایی که می‌تواند مجدداً از آن‌ها برای ارتکاب تخلف سوءاستفاده کند، دور می‌سازد. پژوهش‌های انجام‌شده در نظام‌های تطبیقی، ازجمله در فرانسه و آلمان، نشان می‌دهد که استفاده از محرومیت‌های حرفه‌ای و مدنی به‌جای حبس‌های کوتاه‌مدت، نرخ تکرار جرم را به‌طور معناداری کاهش داده است (Cavadino & Dignan, 2019; Cavadino & Dignan, 2013).

بااین‌حال، مهم‌ترین نقد وارد بر این نهاد، خطر افراط در اعمال آن است. چنان‌که دکترین حقوقی ایران هشدار داده‌اند، محرومیت گسترده یا نامتناسب از حقوق اجتماعی - خصوصاً در حوزه اشتغال و فعالیت اقتصادی - ممکن است به «کیفر ثانوی پنهان» تبدیل شود که بازپذیری اجتماعی محکوم را دشوار می‌کند (Zeraat, 2021a, 2021b). مطابق اصل تناسب، دادگاه باید میان ضرورت‌های پیشگیری و صیانت از حیثیت و معیشت فرد تعادل برقرار کند. در غیر این صورت، محرومیت از حقوق اجتماعی ممکن است عملاً منجر به «حبس اجتماعی» شود؛ وضعیتی که با فلسفه زنداندزایی قانون مجازات اسلامی ناسازگار است (Najafi Abrandabadi, 2020).

در نتیجه، اگرچه محرومیت از حقوق اجتماعی از حیث نظری و تقنینی ابزاری مؤثر در سیاست کیفری نوین ایران است، کارایی واقعی آن منوط به اجرای هوشمندانه و رعایت معیارهای تناسب، شفافیت و نظارت قضایی مستمر است. تقویت رویه قضایی در تبیین حدود این مجازات و تدوین دستورالعمل‌های راهبردی از سوی قوه قضائیه می‌تواند از افراط یا تبعیض در اعمال آن جلوگیری کند.

الزام به آموزش، درمان یا حرفه‌آموزی

الزام به آموزش، درمان یا حرفه‌آموزی یکی از مصادیق مهم و ماهیتاً اصلاح‌محور مجازات‌های جایگزین حبس در قانون مجازات

آسیب‌های فردی و اجتماعی می‌انجامد (Zeraat, 2021a, 2021b).

آموزش فنی و حرفه‌آموزی نیز از دیگر مصادیق مهم این نهاد است که با هدف ارتقای توان اشتغال‌پذیری محکوم‌علیه اعمال می‌شود. بیکاری و فقدان مهارت‌های شغلی از عوامل شناخته‌شده تکرار جرم در جرایم خرد اقتصادی محسوب می‌شوند. الزام به گذراندن دوره‌های مهارت‌آموزی، در صورتی که متناسب با بازار کار و وضعیت سنی و جسمی فرد باشد، می‌تواند به بازپذیری اجتماعی پایدار و کاهش چرخه بازگشت به نظام کیفری کمک کند (Shams Nateri, 2022).

مشاوره روانی و اجتماعی نیز به‌عنوان یکی دیگر از مصادیق ماده ۸۲، به‌ویژه در جرایمی که با خشونت خانگی، اختلالات رفتاری یا تعارضات شدید بین فردی همراه‌اند، اهمیت می‌یابد. این نوع الزام، در صورت اجرا توسط متخصصان مستقل و واجد صلاحیت، می‌تواند به اصلاح الگوهای رفتاری پرخطر و افزایش مهارت‌های حل تعارض منجر شود؛ کارکردی که حبس، به‌طور ساختاری فاقد آن است (Ardebili, 2021).

از منظر تطبیقی، این نهاد شباهت قابل‌توجهی با تدابیر تربیتی و اصلاحی پیش‌بینی‌شده برای اطفال و نوجوانان در مواد ۸۸ تا ۹۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ دارد. در هر دو حوزه، قانون‌گذار به‌جای تأکید بر سرزنش کیفری، بر مداخلات حمایتی، آموزشی و درمانی تمرکز کرده است. با این حال، تفاوت اساسی در آن است که در مورد بزرگسالان، این تدابیر نه بر مبنای وضعیت سنی، بلکه بر پایه ارزیابی فردی و تشخیص قضایی اعمال می‌شوند و همین امر، حساسیت بیشتری در رعایت اصل تناسب و منع افراط ایجاب می‌کند.

با وجود مزایای نظری، اجرای این مجازات نیز با چالش‌هایی مواجه است. مهم‌ترین چالش، فقدان زیرساخت‌های اجرایی منسجم و هماهنگی ناکافی میان دستگاه قضایی و نهادهای

اسلامی مصوب ۱۳۹۲ است که به‌موجب مواد ۶۴ و ۸۲ پیش‌بینی شده است. این نهاد بیانگر چرخش آشکار سیاست کیفری ایران از واکنش‌های صرفاً تنبیهی به سوی مداخلات شخصیت‌محور و بازپرورانه است؛ مداخلاتی که به‌جای سلب آزادی، بر رفع عوامل زمینه‌ساز ارتکاب جرم تمرکز دارند (Ardebili, 2021).

بر اساس ماده ۸۲ ق.م.ا. ۱۳۹۲، دادگاه می‌تواند محکوم‌علیه را حسب مورد به «آموزش، حرفه‌آموزی، درمان یا مشاوره» ملزم کند، مشروط بر آنکه این الزام با نوع جرم، وضعیت فردی مرتکب و هدف اصلاح و بازاجتماعی‌شدن او متناسب باشد. قانون‌گذار به‌طور آگاهانه از احصای محدود مصادیق پرهیز کرده و دامنه‌ای انعطاف‌پذیر برای تشخیص قضایی فراهم آورده است؛ امری که امکان انطباق واکنش کیفری با نیازهای واقعی محکوم‌علیه را افزایش می‌دهد (Mir Mohammad Sadeghi, 2020).

از منظر ماهوی، این مجازات مستقیماً با اصلاح شخصیت بزهکار پیوند دارد. در بسیاری از جرایم سبک و غیرخشونت‌آمیز، ریشه رفتار مجرمانه نه در سوءنیت مجرمانه پایدار، بلکه در عواملی چون اعتیاد، فقدان مهارت‌های شغلی، نارسایی‌های روانی یا ضعف مهارت‌های اجتماعی نهفته است. الزام به درمان اعتیاد، شرکت در دوره‌های آموزش فنی و حرفه‌ای یا دریافت مشاوره روان‌شناختی، واکنشی است که به‌جای مجازات نتیجه، به علت جرم می‌پردازد و از این حیث با اصول جرم‌شناسی نوین هم‌سویی دارد (Najafi, 2020).

در عمل، درمان اعتیاد یکی از شایع‌ترین مصادیق اعمال ماده ۸۲ است، به‌ویژه در جرایمی که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با مصرف مواد مخدر یا روان‌گردان‌ها ارتباط دارند. الزام محکوم به شرکت در برنامه‌های درمانی، در صورتی که با نظارت مؤثر و همکاری نهادهای تخصصی همراه باشد، می‌تواند نقش پیشگیرانه‌ای به‌مراتب مؤثرتر از حبس‌های کوتاه‌مدت ایفا کند؛ حبس‌هایی که غالباً نه‌تنها به ترک اعتیاد منجر نمی‌شوند، بلکه به تشدید

بیشترین تناسب را داشته باشد (قانون مجازات اسلامی، ۱۳۹۲، ماده ۹۳). این حکم، امکان فاصله‌گیری از معیارهای صرفاً صوری مانند مدت حبس را فراهم کرده و زمینه اعمال پاسخ‌های غیرسالب آزادی را تقویت می‌کند.

از منظر ساختاری، مواد ۸۸ تا ۹۵ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ مجموعه‌ای از اقدامات تأمینی و تربیتی اختصاصی را پیش‌بینی کرده‌اند که ماهیتاً جایگزین حبس محسوب می‌شوند. این اقدامات شامل تسلیم به والدین یا سرپرست، الزام به آموزش یا حرفه‌آموزی، نگهداری در کانون اصلاح و تربیت و سایر تدابیر اصلاحی است (قانون مجازات اسلامی، ۱۳۹۲، مواد ۸۸ تا ۹۵). اهمیت این مقررات در آن است که قانون‌گذار، به‌جای گسترش حبس‌های کوتاه‌مدت، به‌صورت هدفمند به سمت پاسخ‌های اصلاح‌مدار و اجتماعی حرکت کرده و بدین ترتیب، منطق زندان‌زدایی را در سطح تقنینی تثبیت کرده است.

افزون بر این، قانون حمایت از اطفال و نوجوانان مصوب ۱۳۹۹ با تأکید بر پیشگیری، حمایت اجتماعی و مداخله غیرکیفری، این رویکرد را در سطح سیاست جنایی تقویت می‌کند. هرچند این قانون ماهیت کیفری ندارد، اما در کنار مقررات قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، نشان‌دهنده گرایش قانون‌گذار به کاهش اتکای نظام عدالت کیفری به واکنش‌های سالب آزادی در قبال نوجوانان است. در مجموع، ترکیب مقررات فصل اطفال و نوجوانان در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و قانون حمایت از اطفال و نوجوانان ۱۳۹۹، حاکی از یک تغییر رویکرد معنادار در سیاست جنایی ایران از مجازات‌محوری به سمت اصلاح، حمایت و فردی‌سازی پاسخ کیفری است؛ تحولی که از حیث نظری می‌تواند در تحلیل و تقویت سیاست‌های زندان‌زدایی، به‌ویژه در چارچوب مجازات‌های جایگزین حبس، مورد توجه قرار گیرد.

مصادیق مجازات‌های جایگزین حبس در اسناد بین‌المللی حقوق بشر

آموزشی، درمانی و حرفه‌آموزی است. بدون نظارت مؤثر و تضمین کیفیت خدمات، الزام‌های مقرر در ماده ۸۲ ممکن است به تعهداتی صوری و کم‌اثر تقلیل یابند؛ وضعیتی که با فلسفه اصلاحی این نهاد در تعارض است (Zeraat, 2021a, 2021b).

در مجموع، الزام به آموزش، درمان یا حرفه‌آموزی را می‌توان یکی از پیشرفته‌ترین ابزارهای سیاست کیفری اصلاح‌محور در حقوق ایران دانست که در صورت اجرای دقیق و متناسب، ظرفیت بالایی برای کاهش تکرار جرم و تحقق عدالت ترمیمی دارد. با این حال، تحقق این ظرفیت مستلزم تخصص‌گرایی قضایی، ارزیابی فردی دقیق و تقویت سازوکارهای اجرایی و نظارتی است.

مجازات‌های جایگزین حبس در مورد نوجوانان (الگوی تقویت‌کننده)

مقررات ناظر بر مسئولیت کیفری و واکنش‌های قضایی نسبت به نوجوانان ۱۲ تا ۱۸ سال در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، بیانگر یک تحول مهم در سیاست جنایی تقنینی ایران است. قانون‌گذار در فصل مربوط به اطفال و نوجوانان، با فاصله‌گیری آگاهانه از الگوی سنتی مجازات‌محور، رویکردی مبتنی بر تربیت، اصلاح و حمایت را به‌عنوان مبنای پاسخ‌دهی کیفری نسبت به این گروه سنی برگزیده است. این رویکرد، از حیث نظری، با فلسفه مجازات‌های جایگزین حبس و اصل حداقل مداخله کیفری هم‌خوانی دارد و می‌تواند به‌صورت غیرمستقیم در تحلیل منطق حاکم بر ماده ۶۳ قانون مجازات اسلامی در قبال گروه‌های آسیب‌پذیر مورد استفاده قرار گیرد.

در قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲، حبس به‌عنوان واکنش غالب نسبت به بزهکاری نوجوانان تلقی نمی‌شود و به‌جز در موارد استثنایی، جای خود را به اقدامات تأمینی و تربیتی می‌دهد. ماده ۹۳ این قانون، قاضی را مکلف می‌سازد که در تعیین نوع و میزان واکنش کیفری، مصلحت طفل یا نوجوان را لحاظ کند و تصمیمی اتخاذ نماید که با وضعیت شخصی، خانوادگی و اجتماعی وی

آزادی تحت نظارت

در چارچوب اسناد بین‌المللی، به‌ویژه مقررات ملل متحد درباره تدابیر جایگزین حبس (مقررات توکیو، ۱۹۹۰)، مجازات‌های جایگزین به دو گروه اصلی تقسیم می‌شوند: نخست، تدابیر غیربازداشتی که به‌طور کامل جایگزین حبس می‌شوند، و دوم، تدابیر نظارتی که در دوره آزادی محکوم تحت کنترل قضایی یا حمایتی اجرا می‌گردند (Newburn, 2017). این رویکرد چندوجهی، صرفاً بر حذف زندان تمرکز ندارد، بلکه به اصلاح فردی، کاهش خطر تکرار جرم، و حفظ پیوندهای اجتماعی توجه دارد.

یکی از مهم‌ترین مصادیق این تدابیر، خدمات عمومی رایگان است که به الزام محکوم به انجام کارهای فیزیکی یا فکری بدون مزد و به نفع جامعه، در خارج از ساعات کاری یا تحصیل، اطلاق می‌شود. این مجازات در ادبیات جرم‌شناسی به‌عنوان نمونه‌ای بارز از عدالت ترمیمی شناخته شده است، زیرا مستقیماً در جهت جبران آسیب اجتماعی ناشی از جرم و مسئولیت‌پذیری فرد محکوم عمل می‌کند (Ashworth & Hine, 2019). مقررات توکیو در بند ۳ (ب) صراحتاً خدمات عمومی را به‌عنوان یک تدبیر غیربازداشتی کلیدی برای جایگزینی حبس‌های کوتاه‌مدت توصیه می‌کند.^۵ با هدف دوگانه‌ی کاهش فشار بر زندان‌ها و فعال‌سازی محکوم در فرآیند اصلاح. شرط اساسی اجرای صحیح این تدبیر، جلوگیری از بهره‌کشی اقتصادی و استفاده از محکومان به‌عنوان نیروی کار ارزان‌قیمت است، چنان‌که (Fionda, 2015) تأکید

در حقوق بین‌الملل کیفری و اسناد حقوق بشری، استفاده از مجازات‌های جایگزین حبس به‌عنوان یک الزام هنجاری با هدف کاهش توسل افراطی به بازداشت و زندان و تقویت رویکرد زندان‌زدایی مورد تأکید قرار گرفته است. مهم‌ترین سند در این زمینه، اصول ملل متحد درباره تدابیر غیربازداشتی موسوم به مقررات توکیو (۱۹۹۰) است که بر این اصل بنیادین استوار است که حبس باید آخرین راه‌حل در پاسخ به جرم تلقی شود و در جرایم کم‌اهمیت‌تر یا در مورد مرتکبان کم‌خطر، اولویت با تدابیر غیرحبسی باشد.^۱ این مقررات، طیف گسترده‌ای از مجازات‌های جایگزین را به رسمیت می‌شناسد، از جمله آزادی تحت نظارت، خدمات عمومی رایگان، نظارت قضایی همراه با دستورات درمانی یا اصلاحی، و مجازات‌های مالی نظیر جریمه و غرامت، که همگی با هدف حفظ پیوندهای اجتماعی محکوم، کاهش آثار مخرب زندان و تقویت کارکرد اصلاحی مجازات طراحی شده‌اند.^۲

در کنار مقررات توکیو، سایر اسناد بین‌المللی نیز به‌طور مکمل بر محدودسازی حبس تأکید دارند. قواعد نلسون ماندلا ضمن تمرکز بر کرامت انسانی و بهبود شرایط نگهداری زندانیان، استفاده حداکثری از تدابیر خارج از زندان را به‌ویژه در مورد افراد کم‌خطر توصیه می‌کند.^۳ همچنین میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی با تصریح بر اصولی چون تناسب مجازات و منع بازداشت خودسرانه، چارچوب حقوقی لازم برای کاهش استفاده از حبس و تقویت مجازات‌های جایگزین را فراهم می‌سازد.^۴ مجموع این اسناد نشان می‌دهد که گرایش به مجازات‌های جایگزین حبس، نه یک انتخاب صرفاً سیاست‌جنایی، بلکه بخشی از تعهدات بین‌المللی دولت‌ها در حوزه عدالت کیفری معاصر است.

³. United Nations. United Nations Standard Minimum Rules for the Treatment of Prisoners (The Nelson Mandela Rules). A/RES/70/178, 2015.

⁴. United Nations. International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR). 1966.

⁵. United Nations. Standard Minimum Rules for Non-custodial Measures (The Tokyo Rules). Adopted by General Assembly Resolution 45/110, 1990.

¹. United Nations. Standard Minimum Rules for Non-custodial Measures (The Tokyo Rules). Adopted by General Assembly Resolution 45/110, 1990.

². United Nations. Standard Minimum Rules for Non-custodial Measures (The Tokyo Rules). Adopted by General Assembly Resolution 45/110, 1990.

نظام‌های حقوقی پیشرفته برای جلوگیری از این وضعیت، از سازوکارهایی چون تقسیط بلندمدت، کاهش مبلغ جریمه، یا جایگزینی آن با خدمات عمومی رایگان استفاده می‌کنند. در مجموع، مقررات توکیو و تفاسیر بین‌المللی آن نه تنها مصادیق گوناگون مجازات‌های جایگزین حبس را معرفی می‌کنند، بلکه اصول اجرایی مشخصی را برای تضمین کارآمدی و عدالت این تدابیر مقرر می‌سازند؛ اصولی که پایبندی به آن‌ها مانع از بازتولید چرخه حبس و بی‌کیفیری در قالب‌های جدید می‌شود.

نظارت الکترونیکی و محدودیت‌های مکانی

آزادی تحت نظارت یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین تدابیر جایگزین حبس در نظام عدالت کیفری بین‌المللی محسوب می‌شود. این مفهوم دربرگیرنده دو سازوکار مرتبط اما متمایز است: نخست، تعلیق اجرای حکم که در آن دادگاه حکم حبس را صادر می‌کند، اما اجرای آن را به‌طور موقت و مشروط به رعایت الزامات خاصی به تعویق می‌اندازد؛ و دوم، آزادی مشروط که به آزادی محکوم پس از تحمل بخشی از دوره حبس، همراه با نظارت مستمر و شروط مشخص اطلاق می‌شود. در هر دو حالت، عنصر مشترک و تعیین‌کننده، اعمال نظارت سازمان‌یافته و تخصصی بر رفتار محکوم در دوره آزادی است (Von Hirsch, 2003). فلسفه این تدبیر بر این فرض استوار است که کنترل و هدایت رفتار مجرم در بستر اجتماعی، در بسیاری از موارد اثربخشی بیشتری از حبس کامل دارد و هم‌زمان از پیامدهای منفی قطع پیوندهای خانوادگی و شغلی جلوگیری می‌کند.

اسناد بین‌المللی، به‌ویژه مقررات توکیو (۱۹۹۰)، بر این نکته تأکید دارند که نظارت باید توسط پرسنل آموزش‌دیده، مانند مددکاران اجتماعی یا افسران آزادی مشروط، انجام شود و صرفاً به کنترل شکلی محدود نگردد، بلکه فرآیند بازپروری و اصلاح رفتار

دارد که خدمات باید ماهیت اصلاحی و اجتماعی خود را حفظ کرده و با اشتغال اصلی محکوم و کرامت انسانی او سازگار باشد.^۱ نمونه دیگر، آزادی تحت نظارت است که دو مفهوم مرتبط را در بر می‌گیرد: تعلیق اجرای حکم، یعنی صدور حکم حبس و توقف موقت اجرای آن، و آزادی مشروط که در آن فرد پس از گذراندن بخشی از دوره حبس، آزاد می‌شود. در هر دو حالت، نظارت تخصصی توسط مددکاران اجتماعی یا افسران آزادی مشروط الزامی است تا اجرای صحیح دستورات قضایی و مشارکت فعال محکوم در برنامه‌های بازپروری تضمین گردد (Von Hirsch, 2003).

از دیگر انواع تدابیر جایگزین، جریمه‌های مالی و الزام به جبران خسارت هستند که به‌ویژه در جرایم کم‌اهمیت‌تر یا جرایم مالی، ابزاری مؤثر و کمتر مداخله‌گر به شمار می‌روند (Ashworth & Hine, 2019). جریمه مالی یک مجازات پولی است که باید سه معیار اصلی را برآورده سازد: تناسب با شدت جرم، تناسب با توانایی مالی محکوم، و توجه به هدف بازدارندگی (Ashworth & Hine, 2019). جبران خسارت مستقیم نیز ماهیت ترمیمی دارد و بر الزام محکوم به بازپرداخت خسارت مادی وارد بزه‌دیده تمرکز می‌کند. مقررات توکیو در بند ۳ (ج) تصریح می‌کند که جریمه‌های مالی باید متناسب با توانایی محکوم تعیین شوند، به‌منظور جلوگیری از تبعیض علیه افراد کم‌درآمد و پیشگیری از تبدیل شدن جریمه به حبس در اثر ناتوانی در پرداخت. این نکته به اصل عدم زندانی‌سازی بر اساس فقر پیوند می‌خورد و در ادبیات جرم‌شناسی به‌عنوان سنگ‌بنای عدالت توزیعی شناخته می‌شود (Newburn, 2017). خطر تبدیل جریمه به حبس به‌واسطه ناتوانی مالی، نقض صریح اصل زندان‌زدایی است و آثار نامتناسبی بر محکومان فقیر دارد (Fionda, 2015). از این رو،

^۱ United Nations. Standard Minimum Rules for Non-custodial Measures (The Tokyo Rules). Adopted by General Assembly Resolution 45/110, 1990.

بین‌المللی و دکتین حقوقی به‌طور جدی با حبس ناشی از بدهی یا ناتوانی مالی مخالفت کرده و آن را مغایر با سیاست زندان‌زدایی می‌دانند (Fionda, 2015).

بر همین اساس، نظام‌های حقوقی پیشرفته مکلف‌اند در صورت ناتوانی محکوم، از سازوکارهای جایگزین استفاده کنند؛ از جمله تقسیط بلندمدت جریمه، کاهش مبلغ آن متناسب با درآمد واقعی فرد، یا تبدیل جریمه به خدمات عمومی رایگان. این رویکرد تضمین می‌کند که مجازات مالی، به‌جای آنکه به ابزاری تبعیض‌آمیز علیه فقرا تبدیل شود، به یک واکنش کیفری متناسب، انسانی و کارآمد بدل گردد.

در مجموع، اسناد بین‌المللی، به‌ویژه مقررات توکیو، با ارائه طیفی متنوع از تدابیر نظارتی، مالی، فناورانه و درمانی، چارچوبی منسجم برای جایگزینی حبس ترسیم کرده‌اند. وجه مشترک همه این تدابیر، تقدم اصلاح، تناسب و کرامت انسانی بر سلب آزادی است؛ رویکردی که اگرچه در سطح هنجاری به‌خوبی تثبیت شده، تحقق عملی آن مستلزم طراحی دقیق تقنینی و زیرساخت‌های اجرایی کارآمد در سطح ملی است.

تعلیق اجرای مجازات

تعلیق اجرای مجازات، که در برخی نظام‌های حقوقی با عنوان حکم مشروط نیز شناخته می‌شود، یکی از مهم‌ترین ابزارهای قضایی برای جلوگیری از ورود افراد، به‌ویژه مجرمان فاقد سابقه کیفری مؤثر، به چرخه زندان است. در این سازوکار، دادگاه پس از احراز کلیه شرایط لازم برای صدور حکم مجازات، معمولاً حبس کوتاه‌مدت، اجرای آن را به‌طور موقت معلق می‌کند. این تعلیق ناظر بر یک دوره آزمایشی مشخص است که در طول آن محکوم موظف به رعایت مجموعه‌ای از تعهدات رفتاری و قانونی است و در صورت نقض این تعهدات، امکان فعال‌سازی و اجرای

محکوم را نیز دربرگیرد. مطابق این رویکرد، نظارت مؤثر زمانی محقق می‌شود که محکوم نه تنها از دستورات قضایی تبعیت کند، بلکه به‌طور فعال در برنامه‌های آموزشی، درمانی یا اجتماعی پیش‌بینی‌شده مشارکت داشته باشد. بدین ترتیب، آزادی تحت نظارت به یک ابزار ترکیبی کنترل-اصلاحی تبدیل می‌شود که هدف آن مدیریت ریسک ارتکاب مجدد جرم بدون توسل به حبس است.

در کنار تدابیر نظارتی، مجازات‌های مالی شامل جریمه و الزام به جبران خسارت نیز جایگاه مهمی در نظام جایگزین حبس دارند، به‌ویژه در جرایمی که شدت کمتری دارند یا ماهیت آن‌ها اساساً مالی است. جریمه مالی به‌عنوان یک مجازات پولی، تنها زمانی می‌تواند جایگزین مشروع و عادلانه‌ای برای حبس تلقی شود که سه معیار اساسی را هم‌زمان برآورده سازد: تناسب با شدت جرم، تناسب با توانایی مالی محکوم، و برخورداری از اثر بازدارنده واقعی (Ashworth & Hine, 2019). در کنار آن، جبران خسارت مستقیم، که محکوم را ملزم به پرداخت زیان مادی وارده به بزه‌دیده می‌کند، دارای ماهیتی آشکارا ترمیمی است و تمرکز آن نه بر تنبیه دولت‌محور، بلکه بر ترمیم رابطه آسیب‌دیده میان بزه‌کار و قربانی قرار دارد.

مقررات توکیو، جریمه‌های مالی را در زمره تدابیر غیربازداشتی مجاز قرار داده و به‌صراحت بر ضرورت توجه به توان پرداخت محکوم تأکید می‌کند.^۱ این تأکید، بازتاب‌دهنده یک اصل بنیادین در حقوق کیفری مدرن است: اصل عدم زندانی‌سازی به دلیل فقر. از منظر جرم‌شناختی و عدالت توزیعی، تبدیل ناتوانی در پرداخت جریمه به حبس، به‌معنای انتقال محور مجازات از رفتار مجرمانه به وضعیت اقتصادی فرد است و اثرات به‌شدت نامتناسبی بر اقشار کم‌درآمد دارد (Newburn, 2017). به همین دلیل، اسناد

^۱. United Nations. Standard Minimum Rules for Non-custodial Measures (The Tokyo Rules). Adopted by General Assembly Resolution 45/110, 1990.

حکم معلق‌شده وجود دارد (Von Hirsch, 2003). از این منظر، تعلیق اجرای مجازات نه به معنای چشم‌پوشی از واکنش کیفری، بلکه نوعی تعویق مشروط در اعمال آن با هدف اصلاح رفتار و پیشگیری از تکرار جرم تلقی می‌شود.

مکانیسم عملکرد تعلیق اجرای مجازات بر ترکیب دو عنصر اساسی استوار است: بازدارندگی ضمنی و فشار روانی ناشی از تهدید اجرای مجازات اصلی. محکوم، اگرچه از اجرای فوری حبس و در برخی نظام‌ها از ثبت محکومیت قطعی در سوابق کیفری خود رهایی می‌یابد، اما همواره با خطر بالفعل شدن حکم اصلی در صورت ارتکاب جرم جدید یا نقض شرایط مقرر مواجه است. این تهدید دائمی، به عنوان یک اهرم کنترلی مؤثر، فرد را به رعایت قانون و انطباق با هنجارهای اجتماعی سوق می‌دهد. شرایط تعلیق معمولاً شامل تعهد به عدم ارتکاب جرم جدید، حفظ وضعیت شغلی یا تحصیلی، و در صورت لزوم، اجرای برخی تدابیر اصلاحی مانند پرداخت جریمه، شرکت در دوره‌های آموزشی یا درمانی است. نقض هر یک از این شروط می‌تواند موجب لغو تعلیق و اجرای بی‌درنگ مجازات معلق‌شده گردد.

از منظر تحلیلی، تعلیق اجرای مجازات با آزادی تحت نظارت تفاوت مفهومی دارد. در آزادی تحت نظارت، محور اصلی بر نظارت فعال و مستمر بر رفتار محکوم در طول دوره آزادی و اجرای دستورات مشخص قضایی است، در حالی که در تعلیق اجرای مجازات، تمرکز اصلی بر عدم ارتکاب جرم جدید در طول دوره آزمایشی قرار دارد، هرچند ممکن است دستورات تکمیلی یا اصلاحی نیز به آن ضمیمه شود. با این حال، این دو نهاد در عمل می‌توانند مکمل یکدیگر باشند و ترکیب آن‌ها به افزایش اثربخشی واکنش کیفری بدون توسل به زندان منجر شود (Von Hirsch, 2003).

در سطح بین‌المللی، مقررات سازمان ملل متحد درباره تدابیر غیربازداشتی، موسوم به مقررات توکیو (۱۹۹۰)، جایگاه ویژه‌ای

برای تعلیق اجرای مجازات قائل شده‌اند. این مقررات با تأکید بر اصل اولویت تدابیر غیرحبسی و استفاده حداقلی از زندان، تعلیق مجازات را به عنوان یکی از ابزارهای محوری برای رسیدگی به جرایم با شدت پایین‌تر به رسمیت می‌شناسند. منطق حاکم بر این اسناد آن است که زندان باید آخرین راهکار باشد و سیستم قضایی تنها در صورتی به اجرای حبس متوسل شود که دلایل محکمه‌پسند و ضرورت‌های قوی وجود داشته باشد. بدین ترتیب، بار توجیهی از تعلیق به سمت اجرای حبس منتقل می‌شود و این تغییر پارادایمی، نشان‌دهنده گذار از رویکرد تنبیه‌محور به رویکرد اصلاح‌مدار در سیاست جنایی معاصر است (Von Hirsch, 2003).

مقررات توکیو همچنین بر این نکته تأکید دارند که تعلیق اجرای مجازات، در صورت امکان، باید در ترکیب با سایر تدابیر غیربازداشتی، به‌ویژه نظارت اجتماعی و برنامه‌های اصلاحی، به کار گرفته شود تا احتمال موفقیت آن افزایش یابد. چنین ترکیبی امکان می‌دهد که محکوم بدون تحمل آثار مخرب حبس، تحت کنترل معقول نظام عدالت کیفری باقی بماند و در عین حال، جامعه نیز ابزار لازم برای واکنش سریع و قاطع در صورت انحراف مجدد فرد از مسیر اصلاحی را در اختیار داشته باشد. از این رو، تعلیق اجرای مجازات را می‌توان یکی از کارآمدترین ابزارها برای مدیریت جمعیت کیفری، کاهش هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی زندان، و تحقق هدف بازاجتماعی‌سازی مجرمان در چارچوب حقوق کیفری مدرن دانست.

تحلیل تطبیقی مصادیق مجازات‌های جایگزین حبس: حقوق ایران و مقررات توکیو ۱۹۹۰

حرکت جهانی به سمت جرم‌انگاری مجدد و کاهش حبس، به‌ویژه برای جرایم با اهمیت پایین، یک پارادایم مسلّم در حقوق کیفری مدرن است. این رویکرد، که ریشه در اصول کرامت انسانی و کارآمدی نظام عدالت دارد، هم در قانون مجازات اسلامی ایران

حقوق ایران نیز با تعریف دقیق نهاد «دوره یا آزادی تحت نظارت»، این الزام بین‌المللی را برآورده می‌سازد.

وجوه افتراق:

تفاوت اصلی در سطح توسعه نهادهای نظارتی تخصصی است. در کشورهایی که از مقررات توکیو الگوبرداری می‌کنند، غالباً تیم‌های تخصصی مددکاری اجتماعی و روانشناسی با اختیارات گسترده در کنار فرد قرار می‌گیرند. در ایران، اگرچه تلاش‌هایی صورت گرفته، اما گستردگی و عمق همکاری‌های بین‌بخشی در حوزه نظارت تخصصی ممکن است نیازمند توسعه بیشتر باشد تا کاملاً مطابق با سطح توصیه‌شده در توکیو گردد.

تحلیل تطبیقی جرمه و جبران خسارت

وجوه اشتراک

هر دو نظام، جرمه نقدی را جایگزین حبس می‌دانند، مشروط بر رعایت اصل تناسب. مقررات توکیو (بند ۳ ج) این اصل را به شکلی صریح بیان می‌کند که پرداخت جرمه نباید محکوم را در وضعیتی قرار دهد که برای پرداخت آن مجبور به ارتکاب جرم دیگری شود (تهدید به حبس به دلیل فقر). در حقوق ایران نیز، قواعدی برای تقسیط و تناسب جرمه وجود دارد.

وجوه افتراق

بزرگترین نگرانی در این حوزه، تبدیل جرمه به حبس در صورت عدم توانایی مالی است. اگرچه توکیو قویاً این امر را منع می‌کند، اما در برخی نظام‌های حقوقی از جمله ایران، مکانیسم‌های تبدیل جرمه به حبس در صورت امتناع یا عدم پرداخت وجود دارد که این نقطه می‌تواند یک شکاف عملی در اجرا با روح حاکم بر مقررات توکیو ایجاد کند، هرچند هدف از لحاظ تئوری یکسان است.

تحلیل تطبیقی نظارت الکترونیکی و محدودیت‌های مکانی

وجوه اشتراک

تجلی یافته و هم در اسناد بین‌المللی نظیر مقررات حداقل استانداردهای سازمان ملل متحد برای اجرای تدابیر غیرکیفری (مقررات توکیو، ۱۹۹۰) به صورت مدون مورد تأکید قرار گرفته است. تحلیل تطبیقی این مصادیق نشان‌دهنده یک همگرایی بنیادین، همراه با تفاوت‌های ساختاری ناشی از تفاوت‌های مبانی فقهی و قانونی دو نظام است.

تحلیل تطبیقی خدمات عمومی رایگان

وجوه اشتراک:

هم حقوق ایران (از طریق خدمات عمومی الزامی) و هم مقررات توکیو (بند ۳ ب) این تدبیر را به عنوان راهکاری ترمیمی مطرح می‌سازند که محکوم می‌تواند با صرف نیروی کار خود، بخشی از بدهی اجتماعی‌اش را جبران کند. تأکید مقررات توکیو بر «خدمات عام‌المنفعه» و جلوگیری از «بهره‌کشی شغلی» کاملاً با روح قانون ایران مبنی بر عدم جایگزینی آن با کار اجباری در بخش خصوصی همخوانی دارد.

وجوه افتراق:

در حالی که مقررات توکیو بیشتر بر جنبه حمایتی و ترمیمی نظارت تأکید دارد، چارچوب قانونی ایران معمولاً مصادیق خدمات را در برخی موارد محدودتر تعریف کرده یا نحوه اجرای آن را بسته به قوانین خاص (مانند آیین‌نامه‌های اجرایی سازمان زندان‌ها) تنظیم می‌نماید که ممکن است انعطاف‌پذیری کمتری نسبت به توکیو داشته باشد.

تحلیل تطبیقی آزادی تحت نظارت و نظارت تخصصی

وجوه اشتراک:

آزادی تحت نظارت هسته اصلی تدابیر غیرکیفری است. مقررات توکیو (بند ۳ الف) به صراحت بر «آزادی تحت نظارت» تأکید می‌کند و این نظارت را باید توسط متخصصان اجرای تدابیر غیرکیفری اعمال کرد. این نظارت یک کنترل صرف نیست، بلکه یک فرایند حمایتی برای بازگشت موفقیت‌آمیز فرد به جامعه است.

وجوه اشتراک

تعلیق، سنگ بنای کاهش حبس غیرضروری است. ماده ۵ مقررات توکیو به طور ویژه مقرر می‌دارد که برای جرایم با اهمیت کم، تعلیق مجازات باید اصل تلقی شود. این اصل کاملاً در قانون مجازات اسلامی ایران نیز منعکس شده است، جایی که تعلیق به عنوان یک امتیاز قضایی برای محکومین فاقد سوء پیشینه یا دارای شرایط خاص در نظر گرفته می‌شود.

وجوه افتراق

مقررات توکیو تعلیق را یک گام اساسی در اجرای تدابیر غیرکیفری می‌داند، در حالی که در حقوق ایران، تعلیق هنوز تا حدودی به عنوان یک «امتیاز» و نه یک «حق» برای محکومان واجد شرایط دیده می‌شود، که ممکن است بر دامنه شمول آن تأثیر بگذارد. همچنین، چارچوب زمانی و شرایط لغو تعلیق ممکن است در جزئیات اجرایی بین دو نظام متفاوت باشد.

نتیجه‌گیری

تحلیل تطبیقی مصادیق مجازات‌های جایگزین حبس نشان می‌دهد که حقوق کیفری ایران در اصول کلی، همسویی چشمگیری با مقررات توکیو ۱۹۹۰ دارد. تدابیری نظیر خدمات عمومی رایگان، آزادی تحت نظارت، و تعلیق مجازات، مفاهیمی هستند که در هر دو چارچوب به عنوان ابزارهای اصلی برای حفظ آزادی محکوم و تحقق اهداف اصلاحی-ترمیمی پذیرفته شده‌اند. اشتراک بنیادین در این است که هر دو نظام، گرایش به کنترل و حمایت از محکوم در خارج از محیط زندان را بر حبس مطلق ترجیح می‌دهند، به‌ویژه در مواجهه با جرایم سبک‌تر. با این حال، وجوه افتراق عمدتاً در عمق اجرای تخصصی تدابیر نظارتی، تأکید مطلق بر عدم تبدیل جرم به حبس در صورت فقر، و میزان توسعه زیرساخت‌های حمایتی-درمانی خارج از زندان مشهود است. برای تقویت انطباق هر چه بیشتر حقوق کیفری ایران با روح حاکم بر مقررات توکیو و به حداکثر رساندن اثربخشی مجازات‌های جایگزین، پیشنهادات

اگرچه فناوری الکترونیکی در زمان تدوین توکیو وجود نداشت، اما این تدابیر ذیل شمول کلی بند ۳ (د) مقررات توکیو قرار می‌گیرد که اجازه استفاده از «هرگونه تدبیر دیگری که توسط قانون مجاز شمرده شود» را می‌دهد، مشروط بر اینکه کمترین آسیب ممکن به آزادی‌های فرد وارد شود. در ایران، پذیرش نظارت الکترونیکی با هدف مدیریت ریسک و جایگزینی حبس در مورد محکومان خاص، کاملاً همسو با این مفهوم باز و منعطف توکیو است.

وجوه افتراق

این حوزه بیشتر محل اشتراک در هدف و افتراق در اجراست. استفاده از نظارت الکترونیکی در ایران هنوز فراگیر نیست و کاربرد آن محدود به شرایط خاص است، در حالی که در برخی کشورهای غربی که تحت تأثیر شدید مقررات توکیو هستند، این ابزار به یک رکن عادی در مدیریت محکومان غیرخطرناک تبدیل شده است.

تحلیل تطبیقی رویکرد بازپروری و اصلاحی

وجوه اشتراک

تمرکز بر علت ریشه‌ای بزهکاری از اصول اصلی مقررات توکیو است. بند ۳ (ه) به صراحت دستور به «تأمین درمان، مشاوره یا آموزش لازم» را توصیه می‌کند. این رویکرد کاملاً با اختیار دادگاه‌های ایران در صدور دستورات درمانی (به ویژه برای اعتیاد یا اختلالات روانی) منطبق است و هر دو نظام بر مداخله روانی-اجتماعی به جای تنبیه محض تأکید دارند.

وجوه افتراق

تفاوت در میزان الزام‌آور بودن این دستورات است. در برخی مدل‌های بین‌المللی، این دستورات به عنوان بخشی اجباری از برنامه اصلاحی طراحی می‌شوند، در حالی که در ایران، اجرای کامل و مستمر این دستورات ممکن است به دلیل کمبود منابع یا نبود نظارت مستمر کافی در خارج از زندان، با فراز و نشیب همراه باشد.

تحلیل تطبیقی تعلیق اجرای مجازات

نهاد تعلیق مجازات به عنوان یک رویه استاندارد نهاده شده، تا از ورود غیرضروری افراد به سیستم کیفری جلوگیری گردد. ۴. توسعه دستورات درمانی مکمل: برای اطمینان از کارایی دستورات درمانی (مصادق بند ۳ (ه) توکیو)، نیاز به ایجاد سامانه‌هایی برای پایش مستمر و تضمین دسترسی محکومان به خدمات مشاوره‌ای و درمانی رایگان و باکیفیت در خارج از زندان وجود دارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The continuous expansion of prison populations and the recognition of the criminogenic effects of incarceration have led contemporary criminal justice systems to reconsider the role of imprisonment as the dominant penal response. Modern penal philosophy increasingly emphasizes proportionality, human dignity, and social reintegration rather than purely retributive punishment. Within this intellectual transformation, non-custodial sanctions have emerged as a central mechanism for balancing social protection with individual rights. Criminological research demonstrates that excessive reliance on short-term imprisonment often disrupts family structures, employment stability, and social identity, thereby increasing rather than reducing recidivism risks. Scholars such as Tonry have argued that penal moderation and decarceration constitute essential features of effective criminal policy, while Morgan highlights the institutional and economic inefficiencies produced by mass incarceration (Morgan, 2013; Tonry, 2011). Empirical studies further show that exposure to prison environments can reinforce criminal networks

زیر مطرح می‌گردد: ۱. تقویت تخصصی نظارت: لازم است نهادهای ناظر بر آزادی تحت نظارت از نظر منابع انسانی (مددکاران، روانشناسان) تقویت شوند تا نظارت صرف قضایی جای خود را به «مداخله تخصصی و حمایتی» مطابق با توصیه‌های توکیو بدهد. ۲. تضمین اجرای اصل تناسب جرمه: باید مکانیزم‌های قانونی قوی‌تری در نظر گرفته شود تا در صورت عدم توانایی مالی محکوم، تبدیل جرمه به حبس (به عنوان آخرین راهکار) با بیشترین احتیاط و با تأکید بر تقسیط بلندمدت همراه باشد، تا اصل بند ۳ (ج) مقررات توکیو نقض نشود. ۳. گسترش دامنه استفاده از تعلیق: با توجه به تأکید ماده ۵ مقررات توکیو، لازم است در مواردی که جرم اهمیت پایینی دارد، استفاده قضات از

and weaken prospects of rehabilitation, particularly for low-risk offenders (Cullen & Jonson, 2017). Consequently, contemporary criminal policy increasingly adopts the principle that imprisonment should function as a measure of last resort, consistent with the broader theoretical shift toward minimal penal intervention articulated in comparative criminal law scholarship (van Zyl Smit, 2012; van Zyl Smit & Snacken, 2009). This paradigm is rooted in consequentialist and communicative theories of punishment, which evaluate penal legitimacy through social outcomes rather than symbolic severity alone (Duff, 2001). Within this framework, punishment must serve constructive social purposes—deterrence, reintegration, and restoration—rather than mere retribution (Cavadino & Dignan, 2019; Cavadino & Dignan, 2013). The normative foundation of non-custodial sanctions therefore lies in the principle of minimum intervention, which requires authorities to employ the least restrictive response capable of achieving penal objectives (Ashworth & Hine, 2019). The concept of imprisonment as *ultima ratio* represents the culmination of this doctrinal evolution, emphasizing that liberty

deprivation should occur only when alternative measures cannot adequately protect society (Zvekic, 1994). From this perspective, non-custodial sanctions are not peripheral innovations but constitute the structural core of modern penal rationality.

At the international level, the institutionalization of non-custodial measures has been driven primarily by the United Nations Standard Minimum Rules for Non-custodial Measures (Tokyo Rules), which transformed decarceration from a policy preference into a global normative commitment. These standards articulate a coherent framework for reducing reliance on imprisonment while ensuring accountability and public safety. The Tokyo Rules establish several guiding principles, including prioritization of non-custodial measures, individualized sentencing, and continuous expansion of alternative sanctions within national systems (van Zyl Smit, 2012). Individualization of penal responses requires courts to consider offender characteristics, social circumstances, and victim interests when determining sanctions, thereby aligning punishment with both justice and effectiveness (Freiberg, 2001; Robinson, 2008). Furthermore, the Rules encourage states to develop institutional infrastructures capable of supervising offenders outside prison environments, reflecting the understanding that successful alternatives depend not merely on legislative recognition but on professional implementation mechanisms (McNeill, 2018). Criminological analyses confirm that community-based sanctions preserve social bonds, reduce stigmatization, and promote reintegration outcomes superior to short custodial sentences (Clear & Frost, 2014; Pratt, 2008). These principles collectively redefine penal legitimacy by linking criminal justice performance to social reintegration rather than incarceration rates. Accordingly, international human rights discourse

increasingly regards excessive imprisonment as incompatible with contemporary standards of humane punishment, thereby reinforcing the policy shift toward structured non-custodial sanctions.

Within this global context, Iranian criminal law has gradually incorporated alternative sanctions into its legislative framework, particularly through reforms reflected in the Islamic Penal Code. The introduction of substitute penalties for short-term imprisonment represents a significant transformation in domestic criminal policy, reflecting alignment with international decarceration trends while maintaining doctrinal compatibility with national legal traditions. Article 63 of the Islamic Penal Code provides courts with discretionary authority to replace custodial sentences in lower-degree ta'zir offenses with alternative measures when statutory conditions are satisfied. Scholars interpret this provision as a pivotal institutional gateway enabling the transition from prison-centered punishment toward corrective and community-based responses (Mir Mohammad Sadeghi, 2020). Judicial practice, however, demonstrates that effective application depends heavily on individualized assessment, including absence of serious criminal history, prospects for reform, and proportionality between offense and sanction. Empirical analyses reveal that despite extensive legislative capacity, practical utilization remains limited due to insufficient administrative guidance and institutional resistance within prosecutorial and enforcement structures (Hosseinejad, 2023). These implementation challenges illustrate a recurrent theme in comparative criminal policy: legislative reform alone cannot achieve decarceration without organizational transformation. Nevertheless, Iranian law provides a substantive normative foundation compatible with modern penal theory, indicating a structural convergence between

domestic legislation and international standards regarding the legitimacy of non-custodial responses.

Among the various alternatives recognized in Iranian criminal law, community service occupies a particularly prominent position as a restorative and socially constructive sanction. Codified within the Islamic Penal Code as a formal substitute for imprisonment, community service obliges offenders to perform socially beneficial activities without deprivation of liberty. This measure embodies the principle of minimum intervention by allowing punishment to occur within the community rather than through social exclusion. Iranian criminal law doctrine emphasizes that short custodial sentences frequently produce labeling effects and social marginalization, thereby undermining rehabilitative goals (Najafi Abrandabadi, 2020). Judicial determination of service type and duration must therefore reflect offense characteristics and offender personality, reinforcing the individualized nature of punishment (Ardebili, 2021). Despite its theoretical strengths, implementation faces structural obstacles, including absence of specialized supervisory bodies and limited cooperation from public institutions responsible for receiving offenders. Similar challenges have been observed in comparative systems, where successful community sanctions depend upon professional oversight and organizational coordination (Zeraat, 2021a, 2021b). Parallel developments can be observed in supervision orders, probation-like measures, and rehabilitative obligations such as treatment, education, and vocational training. These interventions shift penal focus from punitive isolation toward behavioral management and social reintegration (Shams Nateri, 2022). Financial sanctions such as daily fines also reflect modern equality-based punishment theory by adjusting monetary penalties to offenders' economic capacities,

thereby preventing structural inequality within sentencing practices (Mir Mohammad Sadeghi, 2020). Collectively, these measures demonstrate that Iranian criminal law increasingly conceptualizes punishment as a flexible system of graduated responses rather than a binary choice between incarceration and impunity.

International human rights instruments reinforce similar approaches through recognition of diverse non-custodial mechanisms, including supervised release, financial penalties, restorative compensation, and electronic monitoring. Criminological literature emphasizes that supervision-based sanctions combine control and rehabilitation by maintaining offenders within social environments while subjecting them to structured oversight (Newburn, 2017). Community service is widely regarded as a paradigmatic restorative sanction because it directly links offender accountability with community benefit (Ashworth & Hine, 2019). Scholars caution, however, that such measures must avoid exploitative labor conditions and preserve human dignity, ensuring that participation remains rehabilitative rather than punitive exploitation (Fionda, 2015). Conditional suspension of punishment represents another core mechanism within international practice, allowing courts to defer imprisonment while maintaining a deterrent threat that encourages lawful behavior (Von Hirsch, 2003). Financial sanctions and restitution obligations likewise promote proportional justice when calibrated according to offenders' economic capacities, thereby preventing the unjust transformation of poverty into imprisonment (Ashworth & Hine, 2019). Comparative scholarship stresses that imprisoning individuals solely due to inability to pay fines contradicts distributive justice principles and undermines decarceration goals (Fionda, 2015; Newburn, 2017). Technological innovations such as electronic

monitoring further expand the spectrum of alternatives by enabling spatial restrictions and behavioral supervision without physical confinement. Taken together, these international developments establish a multidimensional model of penal intervention grounded in proportionality, social reintegration, and protection of human rights. The comparative analysis of Iranian criminal law and international standards reveals substantial normative convergence alongside persistent operational divergences. Both systems endorse the same foundational premise: imprisonment should not constitute the default response to minor or non-violent crime. Iranian legislation recognizes community service, supervision orders, financial penalties, rehabilitative obligations, and suspension of punishment—measures conceptually aligned with the Tokyo Rules' emphasis on minimum intervention and individualized justice. Nevertheless, differences emerge primarily at the level of execution. International practice generally relies on specialized probation services, interdisciplinary supervision teams, and advanced technological infrastructures, whereas domestic implementation often remains constrained by institutional limitations and insufficient coordination mechanisms. These gaps highlight the distinction between formal legal conformity and functional effectiveness. Successful realization of non-custodial sanctions requires not only statutory authorization but also professional training, integrated social services, and cultural acceptance within judicial practice. Strengthening supervisory institutions, ensuring proportional enforcement of financial penalties, and expanding rehabilitative programs can therefore enhance the practical alignment between Iranian criminal policy and international human rights expectations. Ultimately, the evolution toward non-

custodial sanctions reflects a broader transformation in criminal justice philosophy: punishment increasingly seeks to restore social balance, preserve human dignity, and prevent future offending without resorting to unnecessary deprivation of liberty.

References

- Ardebili, M. A. (2021). *General Criminal Law, Volume 2* (Thirty-third Edition ed.). Mizan Publication.
- Ashworth, A., & Hine, R. (2019). *Sentencing and Criminal Justice* (3th ed.). Oxford University Press.
- Cavadino, M., & Dignan, J. (2019). *Penal Systems: A Comparative Approach* (3th ed.). Oxford University Press.
<https://doi.org/10.4135/9781036233792>
- Cavadino, P., & Dignan, J. (2013). *The Law of Penalties and Sentences: An Introduction to Sentencing* (2th ed.). Press Sweet & Maxwell.
- Clear, T. R., & Frost, N. A. (2014). *The punishment imperative: The rise and failure of mass incarceration in America* (2th ed.). New York University Press.
- Cullen, F. T., & Jonson, C. L. (2017). *Correctional theory: Context and consequences* (2nd ed.). Press Sage.
- Duff, R. A. (2001). *Punishment, communication, and community* (2th ed.). Oxford University Press.
<https://doi.org/10.1093/os0/9780195104295.01.0001>
- Fionda, J. (2015). *Alternatives to Imprisonment: International Perspectives on Community Sanctions* (2th ed.). Press Routledge.
- Freiberg, A. (2001). Affective sentencing: Judicial discretion and emotion. *Punishment & Society*, 3(2), 165-188.
- Hosseinejad, M. (2023). Challenges of Implementing Alternative Sanctions to Imprisonment in Iran. *Quarterly Journal of Comparative Criminal Policy*, 9(2), 113-145.
- McNeill, F. (2018). *Pervasive punishment: Making sense of mass supervision* (2th ed.). Press Emerald.
<https://doi.org/10.1108/9781787564657>
- Mir Mohammad Sadeghi, H. (2020). *Specific Criminal Law (Crimes Against Public Interests), Volume 2* (Twenty-sixth Edition ed.). Mizan Publications.
- Mirbagheri, V. (2019). A Comparative Study of the Institution of Deprivation of Social Rights in the Criminal Justice Systems of Iran and France. *University of Tehran Journal of Criminal Law and Criminology*, 4(26), 86-115.
- Morgan, R. (2013). *Custody and alternatives: The politics of sentencing reform* (2th ed.). Oxford University Press.

- Najafi Abrandabadi, A. H. (2020). *Translation of Iranian Criminal Policy* (Fourteenth Edition ed.). Mizan Publications.
- Newburn, T. (2017). *Criminology* (2th ed.). Press Routledge.
<https://doi.org/10.4324/9781315629513>
- Pratt, J. (2008). Scandinavian exceptionalism in an era of penal excess. *British Journal of Criminology*, 48(2), 119-137.
<https://doi.org/10.1093/bjc/azm073>
- Robinson, D. (2008). The identity crisis of international criminal law. *Leiden Journal of International Law*, 21(4), 925-963.
<https://doi.org/10.1017/S0922156508005463>
- Shams Nateri, M. E. (2022). *The Islamic Penal Code in the Current Legal Order, Volume 1* (Fourteenth Edition ed.). Mizan Legal Foundation Publications.
- Tonry, M. (2011). *Punishing race: A continuing American dilemma* (1th ed.). Oxford University Press.
- van Zyl Smit, D. (2012). *Taking life imprisonment seriously* (1th ed.). Kluwer Law International.
https://doi.org/10.1163/9789047403098_004
- van Zyl Smit, D., & Snacken, S. (2009). *Principles of European prison law and policy* (2th ed.). Oxford University Press.
- Von Hirsch, A. (2003). *Censoring Harm: A Theory of Penal Punishment* (2th ed.). Hart Publishing.
- Zeraat, A. (2021a). Challenges of Implementing Alternative Sanctions to Imprisonment. *Criminal Law Research Quarterly*, 8(2), 85-113.
- Zeraat, A. (2021b). *Commentary on the Islamic Penal Code (Generalities and Alternatives to Imprisonment)* (Fourth Edition ed.). Samt Publications.
- Zvekic, U. (1994). *Alternatives to imprisonment: Current practice and future prospects* (2th ed.). Press HEUNI.